



دنیای اسقفی در گفت‌وگو با سراسقف پاتریک کلی*

سراسقف پاتریک کلی، در ۲۳ نوامبر ۱۹۳۸ در مورکام لنکشر متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه سنت مری در همان‌جا به انجام رساند و سپس در دانشکده کاتولیک پرستون تحصیلات خود را ادامه داد. مطالعات کشیشی را در سال ۱۹۵۵ در رم آغاز کرد و در ۱۹۶۲ در دانشگاه انگلیسی رم توسط کاردینال ویلیام گادفری به مقام کشیشی منصوب شد. او به منظور انجام تحصیلات تکمیلی تا سال ۱۹۶۴ در رم ماند.

به محض ورود به انگلستان به‌عنوان دستیار کشیش در کلیسای جامع سنت پیتر لَنکَسْتِر منصوب شد و دو سال در آنجا خدمت کرد تا اینکه در سال ۱۹۶۶ به درجه مدرس‌الاهیات نایل شد. سپس ریاست اُسکات را در سال ۱۹۷۹ به عهده گرفت. او در سال ۱۹۸۴ به مقام اسقفی سالفورد رسید و در سال ۱۹۹۶ سراسقف لیورپول گردید. جناب کلی عضو مجمع اسقفان انگلستان و ولز است و ضمن عضویت در اداره امور بین‌الملل، ریاست این اداره و کمیته عدالت محیطی را نیز بر عهده دارد. او نماینده مجمع اسقفان در هماهنگی کلیسای کاتولیک برای سرزمین مقدس است و همچنین دارای سابقه فعالیت در کمیته عدالت و صلح بین‌المللی می‌باشد. سراسقف کلی هشتمین سراسقف لیورپول است.

* این مصاحبه در تابستان ۱۳۸۷ طی سفر سراسقف پاتریک کلی به شهر قم در دانشگاه ادیان و مذاهب انجام شد. آقای مهدی عبوزی این مصاحبه را از انگلیسی به فارسی برگردانده‌اند.

بگوش ضمن عرض خیرمقدم به جهت تشریف فرمایی جناب عالی به شهر قم و همچنین تشکر از حضورتان در دانشگاه ادیان و مذاهب، لطفاً کمی در خصوص زندگی‌نامه خود و اموری که هم‌اکنون به انجام آنها می‌پردازید برای ما بگویید.

□ بله، من در ماه نوامبر هفتاد ساله می‌شوم و طبیعتاً زندگی‌نامه مفصلی دارم ولی به اختصار عرض می‌کنم. من در سال ۱۹۳۸ متولد شدم. شاید نکته جالب توجه در دوران تحصیلم در مدرسه این باشد که در این دوران ادبیات لاتین، یونانی و انگلیسی را فراگرفتم؛ پیش از ورود به دانشگاه به یادگیری این زمینه‌ها اهتمام داشتم. سپس وارد دانشگاه رم شدم، دانشگاه گریگوری، و در آنجا به مدت سه سال فلسفه خواندم. به نظر خودم مهم‌ترین بخش مطالعاتم در آن دوران، کاری بود که در خصوص مسئله اتحاد جسم و روح در آثار قدیس توماس آکویناس انجام دادم. این کار از مؤثرترین کارهایی بود که در آن زمان به انجام رساندم. پس از آن، چهار سال الاهیات خواندم. در این دوره استادی داشتیم که می‌توانم بگویم مهم‌ترین امتیاز ما در این چهار سال بود. او در ابتدا تحصیلات خود را با اقتصاد شروع کرده بود و سپس یک فیلسوف الاهیدان شده بود. بحث تثلیث و عیسی مسیح را در دانشگاه گریگوری با او گذراندم. یکی از چیزهایی زیادی که از او یادگرفتم این بود که همواره به ما می‌گفت از کسانی نباشید که صرفاً به یک کتاب معتقدند؛ چراکه این امر به کورته نظری می‌انجامد. مانند کسانی باشید که کتاب‌های مختلف را به دقت می‌خوانند و در آنها تأمل می‌کنند؛ زیرا چنین کسانی فکرای بلندی خواهد داشت. تمامی کارهای او بر مبنای یک کلمه در آثار توماس آکویناس قرار داشت؛ او به مطالعه و بررسی در نوشته‌های آکویناس می‌پرداخت و در این زمینه کتاب‌های متقن و موثق را مطالعه می‌کرد. پس از آن من به کسوت کشیشی در آدم و به مدت دو سال در شمال انگلستان در جامعه کشیشی خدمت می‌کردم. سپس به مدت هیجده سال در دانشگاه برای کشیشانی که دوره آموزشی خود را می‌گذراندند تدریس می‌کردم؛ زمینه اصلی تدریس من در این دانشگاه، الاهیات و به‌ویژه عشای ربانی، مسیح و مریم بود. در سال ۱۹۹۴ به مقام اسقفی منچستر نایل شدم و امسال سیزدهمین سال حضورم در آنجاست.

در مورد کارهایی که به طور معمول در طول هفته انجام می‌دهم سؤال کردید. در

گفت‌وگو با سراسف پاتریک کلی / ۱۷

اولین روز بازگشتم [از ایران به انگلستان] باید در مراسم افتتاحیه یک مدرسه ابتدایی شرکت کنم، در مراسم تدفین یک کشیش حضور خواهم داشت و عصر آن روز در جلسه کمیسیون کلیساهای لیورپول برنامه دارم. روز بعد از یکی از دبیرستان‌های منطقه بازدید می‌کنم که احتمالاً یک روز به طول بیانجامد. در روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه جلساتی با کمیته بین‌المللی - که با حضور ناشنویان و در جهت کمک به آنهاست - خواهیم داشت و در شب یکشنبه برای اجرای مراسم در کلیسای جامع حاضر می‌شوم. همین طور که می‌بینید برنامه‌ها متنوع هستند و همیشه مختلف و متفاوت.

برنامه شب‌های یکشنبه را همیشه در کلیسای جامع برگزار می‌کنید؟

نه، هر هفته به کلیسای یک بخش^۱ می‌روم و گاهی هم در کلیسای جامع مراسم را اجرا می‌کنم.

همچنین از کارهای دیگری که معمولاً انجام می‌دهم می‌توانم به بازدید از مناطق مختلف مانند مدارس، کلیساهای، نهادها، البته نهادهای غیرکلیسایی، زندان‌ها و بیمارستان‌ها اشاره کنم.

آیا در مجمع اسقفان هم سمت خاصی دارید؟

بله، معاون مجمع هستم. یک کاردینال رئیس مجمع است و من معاون او هستم. ایشان قصد دارد اواخر امسال از این سمت کناره‌گیری کند و من هم که امسال سیزدهمین سال فعالیت در سمت معاونت این مجمع است تصمیم دارم با کناره‌گیری ایشان خود را بازنشسته کنم و این مسئولیت را به فرد دیگری محول کنم.

ممکن است کمی در خصوص وضعیت تعامل پروان ادیان مختلف، یا مسائل

بین مذاهبی در لیورپول یا منطقه اسقف‌نشین خود برایشان توضیح دهید.

انگلستان کشور عجیبی و غریبی است؛ به این معنی که اکثر جمعیت آن در ظاهر مسیحی هستند، اما افراد بسیار کمی به طور منظم در کلیسا حاضر می‌شوند. از نظر ارتباط و تعامل با کلیساهای دیگر، روابط ما و آنها طی چهل سال اخیر رو به گسترش

1. parish واحدی در تقسیمات کشوری بریتانیا.

بوده است؛ اما روابط خوب دلیل عدم وجود مشکلات نیست. در خصوص رابطه با پیروان دیگر ادیان هم مدت مدیدی است که در قالب شورای یهودیان و مسیحیان روابطی بسیار رسمی با جامعه یهودی وجود دارد. به طور کل این رابطه در همه جا قابل مشاهده است، ولی شدت و ضعف این روابط در سطح محلی و در مناطق مختلف به توانایی و قدرت این شوراها در آن مناطق بستگی دارد. هنگامی که در منچستر بودم دریافتیم که جامعه یهودیان آن منطقه بسیار قوی و فعال عمل می‌کنند؛ اما در جامعه یهودیان لیورپول این فعالیت کمتر است. در مورد اسلام و پیروان آن باید بگویم در منچستر مسلمانان بسیار زیادی زندگی می‌کنند، اما در منطقه ما در لیورپول خیلی کمترند. البته این تشکل کوچک مسلمانان در لیورپول از پیشینه تاریخی و مهمی برخوردار است و تقریباً صد سال قدمت دارد؛ از این رو با مهاجرت‌ها و جابجایی‌هایی که امروزه مشاهده می‌شود ارتباط ندارند، یعنی روابطشان متفاوت است و به نوعی در جامعه کنونی تثبیت یافته‌اند. غالباً با اکبر علی، رهبر جامعه مسلمانان منطقه، دیدار دارم و در ضمن ما دوستان خوبی نیز هستیم.

بگوش برای خوانندگان ما جالب خواهد بود که در خصوص نظام یا ساختار روحانیت مسیحی از زبان شما اطلاعاتی کسب کنند؛ مخصوصاً از این جهت که می‌توانند آن را با نظامی که در طبقه روحانیان شیعی یا در کل اسلام وجود دارد مقایسه کنند.

□ الگوی موجود یا مسیری که فرد طی می‌کند به این ترتیب است: اشخاصی که به دلیل عبادتی که در کلیسا انجام می‌دهند یا ارتباط و نقشی که به هر جهت در امور کلیسا دارند به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توانند یا تمایل پیدا کرده‌اند به عنوان کشیش انجام وظیفه کنند، تقاضای پذیرش می‌کنند. در آغاز طی فرآیندی قوه تشخیص این افراد بررسی می‌شود. امروزه بهترین بخش این فرآیند ارزیابی روان‌شناسانه فرد است که بسیار برای ما مهم است؛ چون اگر فردی که مشکلات عمیق و ریشه‌داری در وجود خود دارد، کشیش و مبلغ عمومی شود مشکلات فروانی به بار خواهد آورد. برنامه عادی نایل شدن به درجه کشیشی تقریباً شش سال طول می‌کشد. در سنت کاتولیک رم فرد برای انجام وظیفه در منطقه اسقف‌نشین (Diocese) تعیین می‌شود. کشیش متعهد می‌شود که کلیه امور محوله را انجام دهد و در واقع با اقامت در آن منطقه می‌پذیرد تمام مواردی

که اسقف تعیین می‌کند را انجام دهد. این امور ممکن است انجام وظیفه در بخش‌های (Parish) مختلف، در بیمارستان یا زندان باشد. گاهی از شما خواسته می‌شود به تنهایی یا با همراهی تعداد اندکی از کشیشان برای انجام وظیفه به کشورهای دیگر بروید. در حال حاضر سه کشیش از کشور من در امریکای جنوبی مشغول فعالیت هستند. کشیشان این وظایف را در مناطق و کشورهای مختلف انجام می‌دهند تا اینکه روزی از واتیکان تماس یا نامه‌ای دریافت می‌کنند با این مضمون که پاپ مقام اسقفی را به آنها اعطا کرده است؛ آنها می‌پذیرند و پس از آن باید وظایف اسقفی را انجام دهند.



اسقف دو وظیفه بر عهده دارد: اولین وظیفه، حفظ اتحاد و یکپارچگی کلیساهای منطقه تحت سرپرستی اش است؛ مثلاً کشیش‌های متعددی در جاهای مختلفی مانند بیمارستان و زندان انجام وظیفه می‌کنند و اسقف باید اطمینان حاصل کند که تمامی اعضای خانواده کشیشان وظیفه خود را متعهدانه انجام می‌دهند. وظیفه دوم اسقف، حفظ اتحاد و یکپارچگی بین منطقه اسقف‌نشین خود و کلیسای کشورهای دیگر است. اگر بخواهید بدانید اسقف لیورپول را معمولاً کجا می‌توان یافت باید بگویم هر جایی غیر از لیورپول؛ ممکن است الان در ایران یا کشور دیگری در حال انجام وظایف اسقفی خود باشد. من معتقدم آگاهی داشتن در خصوص وضعیت کلیسا در نقاط مختلف دنیا به

مردم سرزمینم کمک می‌کند تا به درک و شناخت بهتری از خود دست یابند و مسئولیت‌های خود را بهتر بشناسند. بنابراین اسقف در واقع حلقه ارتباط بین منطقه خود و جامعه گسترده‌ای است که در ورای مرزهای جغرافیایی قرار دارد.

بگوش آیا شما به طور منظم با تمامی کشیش‌های بخش خود دیدار و ملاقات دارید؟

□ بله، به طور منظم و در قالب گروه‌های مختلف با هم نشست‌هایی داریم. البته هر دو سال یک بار هم با تک‌تک آنها دیدار می‌کنم و با هم در مورد مسائل مختلف گفت‌وگو می‌کنیم. علاوه بر این، ۳۲ ناحیه از منطقه تحت سرپرستی من دارای رهبرانی هستند که با آنها نیز هر شش هفته یک‌بار جلسه داریم و جلسه دیگری هم داریم که ماهانه برگزار می‌شود. هنگامی که در بخش دیگری هستم با کشیش‌های آن بخش هم ملاقات می‌کنم.

بگوش شما به عنوان فردی که مسئول یک منطقه اسقف‌نشین هستید معمولاً با چه

چالش‌های عمده‌ای مواجه‌اید. چالش‌های مختلفی مسکن است در پیش روی شما باشند مثلاً مسئله جوانان، خانواده، نهادهای آموزشی، نهادهای اقتصادی و حتی گاهی حفظ و نگهداری بنای کلیساهای بزرگ؛ در کل چالش‌های عمده شما چیست؟

□ تمامی اینها! به نظر من بزرگ‌ترین مشکلی که بیشتر منحصر به شهر لیورپول است، تاکل منطقه، این است که مدت‌هاست که جمعیت در حال کاهش است. صنایعی که پیش‌تر منبع اشتغالزایی بودند از بین رفته‌اند. حدود صد سال پیش تنها در یک بخش از ساحل رودخانه نزدیک به یک میلیون نفر زندگی می‌کردند؛ اما اکنون جمعیت کل منطقه چهارصد و پنجاه هزار نفر است. در طول دوازده سال گذشته، هر ساله هزار نفر از تعداد کودکانی که به مدرسه می‌روند کاسته شده است. بنابراین کاهش جمعیت مسئله مهمی است که حتی موجب بروز مشکل در زمینه ساختمان‌های مسکونی نیز شده است؛ چون با کاهش جمعیت بناهای زیادی بلااستفاده و متروک می‌شوند.

در خصوص بنای کلیسای جامع هم مشکلاتی داریم. روزی که من رسماً در آنجا مستقر شدم هوا نامساعد بود و چون سقف کلیسا در وضعیت خیلی بدی قرار داشت، مردم با چتر به داخل ساختمان آمده بودند؛ لذا اولین مسئله‌ای که به ذهنم رسید برطرف کردن این مشکل بود و باید میلیون‌ها پوند برای تعمیر آن هزینه می‌شد.

بگوش برای ساخت بنای جدید؟

□ نه، بنای ساختمان مربوط به پنجاه سال پیش است، سقفش از بین رفته بود. کلیسای بسیار بزرگی است و تقریباً ۳۵۰۰ نفر را در خود جای می‌دهد. در هر حال چندین سال است که این بنا در دست تعمیر قرار دارد، البته الان تقریباً در حال اتمام است. در مدارس مشکل کاهش تعداد دانش‌آموز وجود دارد. همچنین به خاطر وجود دانش‌آموزان پیرو ادیان دیگر و وجود یک بافت یهودی در منطقه، دولت تقاضاهای جدیدی در خصوص مسائل بین ادیانی از ما دارد. ما باید در انجام امور خود با مقامات محلی هماهنگی و همکاری داشته باشیم. البته این معنای نظارت کامل آنها بر امور ما نیست. فکر می‌کنم این مسئله برای روابطمان سودمند است؛ اینکه با دیگران همکاری داشته باشیم و وظایفی که بر عهده داریم و نحوه انجامشان را برای دیگران توضیح بدهیم صرفاً به نفع کاتولیک‌ها نیست و در حقیقت خدمتی است به کل جامعه و وظیفه بسیار مهمی است که من در انجام آن هیچ دشواری‌ای نمی‌بینم. مسئله دیگری که در حال حاضر در انگلستان نگرانی زیادی ایجاد کرده است و کار ما را به انحای مختلف تحت تأثیر قرار می‌دهد این است که هر روزه افراد زیادی روانه زندان‌ها می‌شوند. فکر می‌کنم دوازده سال پیش حدوداً چهل هزار زندانی داشتیم، ولی الان تقریباً هشتاد هزار نفر در زندان هستند. زندان‌های زیادی در ناحیه ما وجود دارند. من هر ساله از دو یا سه تای آنها بازدید می‌کنم و معمولاً در مناسبات و جشن‌های اصلی مانند کریسمس در زندان‌ها هستم نه در کلیسای جامع. *تال جامع علوم انسانی*

بگوش با توجه به چالش‌های حاضر که در خصوص سکولاریسم و ماتریالیسم وجود

دارد چه نظری در خصوص آینده دین در دنیا یا انگلستان یا اروپای غربی دارید خوشبین هستید یا بدبین؟

□ بالطبع خوشبینم. وقتی که من تازه کشیش شده بودم با اسقفی آشنا شدم که فرد بسیار دانایی بود. او در خلال سال‌های ۱۹۳۵ تا آغاز جنگ جهانی دوم تحصیل کرده بود. تصور کنید چه دوره هولناکی بوده است. او روزی به کشیش مسنی در ایتالیا گفت: «من هیچ آینده‌ای برای کاری که انجام می‌دهم نمی‌بینم، هیچ امیدی برای اینکه ما دوباره



به کلیسا برگردیم وجود ندارد و اروپا به کلی از هم خواهد پاشید؛ من هیچ امیدی به آینده ندارم.» آن کشیش مسن به زبان ایتالیایی گفت: «بله همین طور است که می‌گویید؛ اما قدیس بزرگی به کمک ما خواهد آمد». یکی از اشتباهات، این است که برنامه‌ریزی برای فردا را بر مبنای توانایی‌ها و شرایط کنونی انجام می‌دهیم؛ فردا به هیچ وجه مثل امروز نخواهد بود. ما همیشه دیده‌ایم که قدیسانی به کمک ما برمی‌خیزند. شناخت و پذیرش آنها خود برای ما موهبتی بزرگ خواهد بود. من نباید در خصوص وضعیت اقتصاد کنونی قضاوت کنم و در مورد دستاوردها و نتایج آن صحبت کنم، تنها فایده این مسئله می‌تواند این باشد که مروری بر مسائلی که واقعاً مهم و تعیین‌کننده هستند داشته باشیم. روزی از مرحوم کاردینال پرکه همواره بر تعامل و گفت‌وگوی بین کلیساها اهتمام داشت و آنها را به این مسئله ترغیب می‌کرد پرسیدند: «آیا شما خوشبین هستید یا بدبین؟» او پاسخ داد: «هیچ کدام بلکه من به تجسد اعتقاد دارم و به اینکه خدا همواره در کنار ما حضور دارد و پایان امور هیچ‌گاه فاجعه و مصیبت نخواهد بود.» به نظر من، ما شایستگی و آمادگی آمدن انسان‌های بزرگی که در طول تاریخ ظهور کردند را نداشتیم؛ ما هیچ برنامه‌ریزی‌ای در این خصوص نداشتیم و آنها خودشان آمدند. بنابراین من همچنان خوشبین خواهم بود.

سؤال بعدی در زمینه نقش کلیسای کاتولیک رم در پیشبرد گفت‌وگو است و

اینکه شما چه موانع عمده‌ای را بر سر راه شکل‌گیری یک گفت‌وگوی سازنده می‌بینید؟

□ پیش از آن اجازه بدهید نگاهی خیلی کوتاه به نقش مسیحیت در این باب

بیاندازیم. به یاد دارم اولین باری که در انگلستان در منطقه‌ای انجام وظیفه می‌کردم، تمام مسیحیان شهر برای اولین بار برای دعا گرد هم جمع شده بودند. فکر می‌کنم سال ۱۹۶۴ بود. می‌دیدم مردم با مسرت و شادمانی می‌گریستند. اگر این مطلب را برای نسل جوان بیان کنم شاید برای آنها این مسئله هیچ اتفاق خاصی محسوب نشود، اما اشک‌های مردم حس عجیبی داشت. بسیاری از مردم به طور ساده‌انگارانه‌ای اظهار می‌کردند که یکی از موانع اصلی برای کلیساهای دیگر روحانیت اسقف رم، پاپ، است. البته هنوز هم عده‌ای زیادی از مردم بر این باورند. ما به این نتیجه رسیده‌ایم فقط پاپ است که می‌تواند همگی ما را دعوت کند تا حداقل دور هم جمع شده و گفت‌وگو کنیم و

هیچ کس دیگری نمی‌تواند چنین کاری بکند. هر چقدر هم که بر عملکرد و فعالیت نهادها و دستگاه‌های مرتبط به کلیسا در این زمینه تأکید کنیم و بررسی کنیم که آیا در این زمینه عملکرد خوبی داشته‌اند یا نه، واقعیت این است تا او تصمیم نگیرد که ما برای بحث و تبادل نظر گرد هم آییم هیچ کس دیگری این کار را نخواهد کرد. به نظر من این مسئله یک حرکت جدید است و این حرکت جدید مسیری است که به دلیل تمامی رویدادهای تاریخی، ما و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم را دچار چالشی جدید کرده است. آنچه من با نظر به این مسائل می‌توانم بگویم و آنچه از سفرهای اخیر پاپ به کشورهای دیگر دریافته‌ام این است که هیچ تردیدی در عزم و اراده پاپ در این خصوص وجود ندارد. مسیر گفت‌وگو و تبادل نظر باید مسیری واقعی و عینی باشد. من فکر می‌کنم این مسیر جاده‌ای جدی، مشکل و پرزحمت را در پیش‌رو ترسیم می‌کند که هیچ مسئله و مشکلی نباید در آن، جا بماند و همه مسائل باید مطرح شوند. به نظر من تعیین کاردینال تورانو به عنوان سرپرست شورایی که به همین منظور شکل گرفته انتخاب بسیار مناسبی است. من زمانی فکر می‌کردم او به دلیل مسائل مالی می‌خواهد کناره‌گیری کند، اما بعدها متوجه شدم که حتی گاهی به عنوان سرباز در لبنان خدمت می‌کرده است؛ انسان عجیبی است.

بگوش با این وضعیت شما موانع و مشکلات اصلی بر سر راه گفت‌وگو را چه می‌دانید؟

□ به نظر من تنها مشکل و مانع واقعی این است که ما واقعاً با هم گفت‌وگو و تبادل نظر نکنیم. دو سال پیش در انگلستان، زمانی که جلسه‌ای با کلیساهای دیگر داشتیم، یکی از اسقف‌های انگلیکن حرف جالب و معقولی زد؛ او گفت: «ما فقط یک مشکل واقعی و اساسی داریم.» از او پرسیدند آن مشکل چیست؟ سپس او پاسخ داد: «مدهاست که ما هر وقت دور هم جمع می‌شویم، بیش از اندازه در مورد مسائل خوب و امیدوارکننده صحبت می‌کنیم. ما باید درباره دشواری‌ها و موانع بحث کنیم، در غیر این صورت اصلاً گفت‌وگویی میان ما شکل نگرفته است.» به نظر من دیگر زمان آن رسیده است که ابتدا فضا را مساعد کنیم و بعد به‌طور جدی به مشکلات بپردازیم. فکر می‌کنم یکی از مهم‌ترین مشکلات در این راه آمیختگی‌های بسیار زیادی است که در خصوص رابطه دین و دولت وجود دارد که چالش‌های فراوانی را به بار آورده است و کشورهای

زیادی به انحای گوناگون با آن دست به گریبان هستند. زمانی در شورای دوم واتیکان بحثی در گرفت که خلاصه آن این بود فردی گفت ما باید آزادی شعور و آگاهی را به رسمیت بشناسیم و شخص دیگری گفت نه این درست نیست، این حق مسلم تنها از آن حقیقت است. لذا اگر شما این گونه صحبت کنید و فردی دیگری هم به مجادله برخیزد و شما نظر یکدیگر را طرد کنید، آن موقع است که تنش واقعی به وجود می آید. ما باید با صداقت کامل بگوییم طرق سه گانه ابراهیمی نسبت به هم حالت هم گرا دارند نه واگرا، و تنش های جزئی را نباید جدی بگیریم.

بگوش صحبت های شما اکنون این سؤال را مطرح می کند که بهترین موضوع برای گفت و گو چیست؟ تجربه شما در این زمینه چیست؟ برخی ترجیح می دهند با موضوعات الاهیاتی طرح گفت و گو کنند و برخی با مسائل اجتماعی؛ حتی عده ای بر این باورند که نیازی به گفت و گوی رسمی و جدی نیست، ما ابتدا باید زندگی در کنار یکدیگر را تجربه کنیم و این مسئله خود منشأ گفت و گوی واقعی خواهد شد. نظر شما چیست؟

□ به نظر من گفت و گو یک خط سیری دارد و تصور می کنم این سیر با مورد آخری که شما بر شمردید، یعنی با زندگی در کنار یکدیگر، آغاز می شود و در رابطه ای که از این هم زیستی ایجاد می شود اعتماد و دلگرمی افزایش می یابد. پس از این مرحله، احتمال و درصد اینکه ما در سطوح مختلف نسبت به نیازهای یکدیگر واکنش نشان دهیم افزایش می یابد. مثل وقتی که برای اولین بار به ایران سفر کردم و این افتخار را داشتم که از بم بازدید کنم و با واقعیت حادثه ای که در بم روی داد مواجه شوم. ما همگی در کنار هم برای کمک به برادران و خواهرانمان تلاش می کردیم و خودمان را وقف حمایت از یکدیگر می کردیم. در چنین موقعیت هایی است که صحبت های مختلفی بین افراد شکل می گیرد، مثلاً نحوه عبادت و نیایش خود را برای یکدیگر توضیح می دهند. من معتقدم این مسائل بسیار مهم هستند؛ مسائلی مانند اینکه انسان ها بتوانند برای هم توضیح بدهند که چگونه اعمال عبادیشان را انجام می دهند و اینکه چه درکی از آن دارند و چه اهمیتی برایشان دارد؛ در واقع در این صورت مردم به نوعی کار الیهیدانان را انجام می دهند. در جامعه سطوح مختلفی از روابط بین انسان ها وجود دارد که دین می تواند آنها را به هم مرتبط کند. به نظر من اگر این اتفاق - که من آن را تحقق الیهیات می نامم -

روی دهد، مثلاً همگی در یک کلاس بنشینیم و مسائل را حل کنیم، موفقیت بزرگی خواهد بود؛ اما این کار به اعتماد، تواضع و شرایط مناسب نیاز دارد. به نظر من یکی از آفت‌ها و زیان‌های این گفت‌وگوها می‌تواند این باشد که مطبوعات بخواهند آنچه میان این گروه‌ها می‌گذرد را گزارش کنند. دنیا نیازی به نشر و دانستن این وقایع ندارد. زمان همه چیز را روشن خواهد کرد و شما در نهایت به یکدیگر احترام خواهید گذاشت.

بگوش شما روابط مسلمانان و مسیحیان انگلستان را در مجموع چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ حس نمی‌کنم در حال حاضر مسئله حادی وجود داشته باشد. مشکلات چندانی وجود ندارد؛ یعنی مسئله‌ای نیست که مردم هر روز با آن درگیر باشند. من اطلاع ندارم حجم عمده مشکلات بین این دو گروه در کجا و بر سر چه بوده است، اما واقعیت این است که در انگلستان دین، نژاد و فرهنگ مسائل بفرنجی را سبب می‌شوند و در برخی موارد موجب ظهور احزاب سیاسی، مانند حزب ملی، می‌شوند که در میان آنها افراد خطرناکی نیز یافت می‌شود. در عین حال در انگلستان مناطقی هم هستند که ساکنان آن - که در گذشته تماماً مسیحی بودند - اکنون همگی مسلمان شده‌اند و این مسئله می‌تواند برای اهالی مناطق اطراف شوک بزرگی باشد. نحوه آگاهی دادن به مردم و فراهم ساختن زمینه برای کنار آمدن با این مسائل مشکلاتی را به همراه خواهد داشت. در شهرهای خاصی در شمال انگلستان این مسائل واقعاً وجود دارد؛ عده چشمگیری تغییر دین داده‌اند.

بگوش آیا حزب ملی بریتانیا هم به دین متوسل می‌شود؟

□ آنها هم مانند بسیاری از حزب‌های تندرو زمانی از دین استفاده می‌کنند که با منافعی سازگار باشد. وقتی شما از دین برای مقصودی غیر از آنچه برایش متصور است استفاده کنید دست به کار خطرناکی زده‌اید. با این کار شما این اصل اساسی را فراموش کرده‌اید که ما نباید از خدا برای مقاصد خودمان بهره بجوییم. هر گاه فردی - از هر حزبی که باشد - از خدا برای مقاصد سیاسی حزب خود استفاده کند، به نظر من از اصل اساسی‌ای که در عبادت و نیایش وجود دارد غفلت کرده است؛ اصل تسلیم و فرمانبرداری در برابر خدا.

ممکن است چند شخصیت برجسته در سنت کاتولیک را بر ایمان نام ببرید که در محیط خود به شدت حامی گفت‌وگو بودند و تمام زندگی خود صرف این مسئله کردند.

□ در اینجا باز بستگی به نوع گفت‌وگو دارد. شما از گفت‌وگو میان مسیحیان سؤال کردید و طبیعتاً افرادی در کشورهای خاصی هستند که به این امر پرداخته یا می‌پردازند و ما بسیاری از آنها را نمی‌شناسیم. نمونه‌ای که برای شما ذکر می‌کنم از کسانی نیستند که نامشان در کتاب‌های تاریخ آمده باشد. زمانی از منطقه‌ای مسیحی نشین در تبریز بازدید می‌کردم، حدود چهل سال پیش، با دو خواهر مقدس و یک کشیش فرانسوی برخورد داشتم. آنها توجه بسیار زیادی به مردم داشتند. وقتی مسلمانان در مساجد به عبادت مشغول می‌شدند، این گروه کوچک هم در کلیسا جمع می‌شدند و نیایش می‌کردند و روابطشان بسیار خوب بود و هیچ نزاعی با هم نداشتند. من معتقدم اولین کسی که با عزم جدی افرادی را از رم برای گفت‌وگو به مناطق مختلف گسیل داشت پاپ پل ششم بود. او از شنیدن سخنان دیگران هراسی نداشت. هر چند او فرد ساکت و آرامی بود و شخصیت بزرگی نداشت، ولی واقعاً از طرق مختلف این توانایی را به ما داد که امید و ایمان داشته باشیم. او اولین پاپی است که رم را تا حد زیادی با سرزمین مقدس پیوند داد و با مقامات مسیحی در شرق دیدار و گفت‌وگو کرد. قبل از اینکه او این ملاقات‌ها را انجام دهد ما نمی‌دانستیم که چه اتفاقی خواهد افتاد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بگوش این جریان مربوط به چه سالی می‌شود؟

□ فکر کنم سال ۶۴ بود، بعد از شورای دوم واتیکان. آن زمان من در رم دانشجوی کارشناسی ارشد بودم. شب بازگشت او به رم را به خوبی به یاد دارم؛ پیش از آن چنین صحنه‌ای ندیده بودیم. همه رم در خیابان جمع شده بودند. اما آنچه که در ذهن من از آن شب به جا مانده این است که او جلوی پنجره اتاقش قرار گرفت و با صدای بلند گفت: «پس از قرن‌ها امروز صبح با در آغوش گرفتن بسیار مسرور گشتم.» همه‌اش همین بود، آنها هیچ کتابی ننوشته بودند. فقط خواستند کاری در قبال هم انجام دهند و آن حمایت از یکدیگر بود. نشست‌هایی که پاپ ژان پل با رهبران دینی ادیان مختلف ترتیب داد نیز اهمیت بسیاری در این خصوص داشت.

بگوش به نظر شما در دوران حاضر چالش‌های اصلی جوامع دینی، چالش‌هایی که در میان همه ما وجود دارد، چیست؟

□ به نظر من یکی از چالش‌هایی که در میان همه ما وجود دارد بنیادگرایی است. شما می‌توانید آن را در میان مسیحیان، یهودیان و همچنین مسلمانان ببینید. اگر بخواهیم سیر پیدایش آن را بدانیم به مسیری طولانی بر می‌خوریم؛ روشن کردن این مسئله کار ساده‌ای نیست. در ماه اکتبر گردهمایی‌ای با حضور اسقف‌های سراسر جهان برگزار می‌شود و من هم در آن شرکت دارم. موضوع مورد بحث در این گردهمایی «کلمه خدا در حیات کلیسا» است. به نظر من غایت کار عظیمی که در این جهت صورت می‌گیرد و منابع و مستنداتی که مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد این است که در نهایت بدانیم عبارت «کلمه خدا» به چه معناست. آیا منظور از آن وقایع، گفت‌وگوها و سفرهای عیسی مسیح است یا منظور متون مقدسی است که نشانه آنهاست. اگر نظر شما معطوف به بخش دوم شود، می‌باید هر سطر از این متون را گواهی بر وقایع و مسائل مسیح بدانید. اما من همواره معتقد بوده‌ام روشی که به واسطه آن می‌توانیم کتاب‌هایمان را به بهترین وجه متوجه شویم این است که نویسندگان آنها را بشناسیم و بپذیریم تا بین ما و آنها فضای مشترکی ایجاد شود. آن وقت است که این کتاب‌ها از هر زمان دیگری گویاتر و روشن‌تر می‌شوند. چون وقایعی که آنها می‌بایست توصیفشان می‌کردند وقایع بسیار عظیمی بوده‌اند. گاهی می‌بینید که قدیس توماس در بعضی کتاب‌ها عبارت خاصی را در نامه‌های اولیه خود می‌آورد که معانی خاص خود را دارند، اما ده سال بعد همان عبارت را با معنا و مفهومی متفاوت به کار می‌برد؛ دلیل این امر ماجراها، گفت‌وگوها و نیایش‌هایی است که در لایه‌های زیرین قرار دارد. بنابراین تمامی اینها پویا هستند نه ایستا. نقل است که وقتی قدیس پولس برای دوستش فیلیمان نامه می‌نوشت روح‌القدس در کنار او بود و متن نامه را به او دیکته می‌کرد. به نظر من این مسائل شایسته توجه بیشتری هستند. فکر می‌کنم بنیادگرایی در اغلب موارد با کاهلی توأم است.

بگوش منظور شما از بنیادگرایی چیست با در نظر گرفتن معنای لغوی آن؟

□ اجازه بدهید مثالی بزنم. در آثار و نوشته‌های اولیه می‌بینید از خدا با عنوان خدای



ابراهیم یاد می‌شود و عیسی مسیح سرور و ولی نعمت خطاب می‌شود، اما وقتی به کتاب‌های اخیر مراجعه می‌کنید با مفهوم پدر و پسر مواجه می‌شوید؛ لذا راهی برای تغییر و بسط آن ایجاد شده است. نکته جالب مشاهده این تغییر در توصیف مفهوم خدا و عیسی مسیح است و من فکر می‌کنم این تحول و تطور دردناکی است. علامت یک کتاب بزرگ یا یک نویسنده بزرگ این است که با موضوع به‌طور جدی کلنجار می‌روند و تفاوتی نمی‌کند که موضوع آنها فیزیک باشد یا شکسپیر یا خدا. اگر شما با دقت به غوری که در موضوع می‌کنند توجه کنید و آن را پی بگیرید، آن وقت است که ذهنتان باز می‌شود و پیشرفت می‌کند. باید خودتان را با مسئله درگیر کنید. در همین تابستان من سخنرانی‌ای در مورد شکسپیر داشتم و به این مطلب پرداختم که چگونه آنچه او می‌اندیشید، از طریق محل زندگی او جلوه کرد و درخشید. اگر کسی بگوید که محیط پیرامون او خودگویای آن است، بنیادگرایی یعنی همین، باید به چنین فردی بگوییم لحظه‌ای درنگ کن، آثار شکسپیر حداقل در ده جای مختلف شکل گرفته است. این نکته در زمینه‌های دیگر هم صادق است. من معتقدم که دانشمندان بزرگ این‌گونه عمل می‌کنند. انسان‌های بزرگ می‌گویند که تاکنون فکر می‌کردم همین مقدار کافی و بسنده بود، ولی حالا می‌بینم که باید مسائل دیگری را نیز به موضوع بیافزایم. در اینجا است که می‌بینید آن دانشمند چگونه با همان مسئله با شیوه جدیدی برخورد می‌کند و در مسیر خود به رشد و پویایی می‌رسد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پس این یک چالش درونی و ذهنی است؟

□ بله، برای همه ما همین‌طور است و همیشه همین‌طور بوده است، هیچ

فرقی نمی‌کند.

آیا چالش دیگری هم مشاهده می‌کنید؟

□ بله، یک چالش بزرگ وجود دارد؛ اینکه چگونه این توانایی را به مردم بدهیم

که این مفاهیم و مضامین را در زندگی روزمره خود عینیت ببخشند؛ یعنی نقش و معنای اینها در زندگی روزمره مردم واقعاً چیست؟ من غالباً حس می‌کنم نیروی زیادی در کلیساهای مسیحی صرف انتخاب و گزینش کشیش‌ها شده است، در حالی که آنچه

در حال حاضر فقدهانش در کشورهای مثل کشور من احساس می‌شود این است که مسیحیان بدانند چگونه می‌توان نظام جزایی سالمی را ساماندهی کرد، چگونه باید به درک صحیحی از نظام سالم اقتصادی رسید، درک صحیح از مراقبت درست از بیماران چگونه حاصل می‌شود و اینکه اولویت‌های ما در هزینه‌ها چه چیزهایی باید باشند. چیزی که من آن را آراء عوام می‌نامم بیش از پنجاه سال است که دستمایه‌ی تعالیم قرار گرفته است. من معتقدم ما به چیزی به‌عنوان آراء موثق عوام نیاز داریم. کتابی هست که وان بارتزا، نویسنده شهره، آن را نوشته است. این کتاب درباره‌ی شاعری به نام جورج بلانیوس است. این شاعر در سایه‌ی اعتقاد به مسیح، در پی حل مشکلات روزمره‌ی انسان‌ها بود. این کتاب، که در همین سال‌های اخیر نوشته شده، اثر بزرگی است.

بگوش امروزه با چالش دیگری نیز مواجه هستیم و آن اینکه افرادی که با دین رابطه‌ای ندارند گاهی اوقات به مرحله‌ای می‌رسند که دیگر نمی‌توانند دینداران را تحمل کنند. نظر شما در این باره چیست؟

بله همین‌طور است. در انگلستان هم وضعیت همین‌گونه است؛ اما در منطقه ما که در شمال انگلستان قرار دارد موقعیت دینداران قوی‌تر از اهالی لندن است. یکی از دلایل این مسئله این است که چندی قبل کلیسا تصمیم گرفت در شمال غربی نهادی با عنوان دفتر ایمان کلیسا (Church's office for faith) تأسیس کند. فردی که برای اداره‌ی این مرکز منصوب می‌شد می‌بایست، با برنامه‌ای که از کلیسای مرکزی می‌گرفت، برای کمک به همه‌ی دین‌های موجود در منطقه فعالیت می‌کرد. اولین کاری که در این زمینه صورت گرفت این بود که یک نظرسنجی در خصوص میزان حضور دین در منطقه صورت گرفت. نتیجه‌ی حاصله این بود که ایمان در همه جا حضور داشت. این آمار جنبه‌ی فیزیکی داشت و وجود مساجد، کلیساها و معابد را در همه جا نشان می‌داد. هر جا نیاز بیشتری وجود داشت، تعداد این مکان‌ها هم بیشتر بود. سپس فعالیت‌هایی که اعضای کلیسا و دفتر ایمان برای جامعه انجام داده بودند بررسی شد، البته مدارس و بیمارستان‌ها را محاسبه نکردند. به‌عنوان مثال، فراهم کردن مکانی مناسب و رایگان برای نشست‌های الکی‌های گمنام و یا اختصاص یکی از اتاق‌های کلیسا به‌عنوان فضای بازی و استراحت

مردم. تمام این کارها انجام شد و این برنامه به اثبات رساند که ایمان [مردم و عزم مسئولین دفتر ایمان] سالانه مبلغی حدود شصت میلیون پوند به اقتصاد منطقه کمک کرده است. اکنون این نهاد با انجام این خدمات می‌تواند مدعی شود که اگر بحث و مناقشه‌ای جدی در خصوص جوامع در حال پیشرفت پیش بیاید، باید به نقطه نظرات این نهاد نیز توجه شود. هیچ فردی یا نهادی نمی‌تواند بدون پیش‌زمینه خواستار این باشد که به آرا و سخنانش توجه شود؛ شما اول باید به نوعی دغدغه خود را نشان دهید. این تلاشی که انجام گرفت کار بسیار خوبی بوده است. به نظر من هنوز بدیلی برای آن وجود ندارد و جان [مسئول دفتر ایمان کلیسا] با تمامی رهبران کلیسا و دفاتر دیگر ایمان ارتباط دارد.

بگوش آیا انصاف و بی‌طرفی لازم در این برنامه‌ها وجود دارد؟

□ به نظر من وقتی شما حقانیت و دغدغه خود را ثابت کنید، عدالت را هم رعایت کرده‌اید. نباید آن را فرض مسلم در نظر بگیرید، باید خودتان آن را به منصفه ظهور برسانید.

بگوش برای کسانی که تمایل دارند اطلاعات بیشتر و عمیق‌تری دربارهٔ تعالیم کاتولیک به دست آورند شما مطالعه چه آثار و آشنایی با اندیشه‌های کدام یک از متفکرین را توصیه می‌کنید؟ البته در این دانشگاه یک گروه پژوهشی مستقل در زمینه مسیحیت و کاتولیک وجود دارد که اعضای آن در سطح دکتری هستند و یکی از کارهای برجسته‌ای که در این گروه صورت گرفته ترجمه کتاب تعالیم کلیسای کاتولیک است. اما برای آن دسته از خوانندگان مجله که مطالعات تخصصی در این باره نداشته و کارشناس این مباحث نیستند جالب خواهد بود که پیشنهاد شما را بشنوند.

□ از یک جهت من این سؤال را نمی‌توانم پاسخ بدهم؛ چون بستگی دارد کسی که خواستار این اطلاعات است کیست و در چه سطحی قرار دارد؛ بستگی به این دارد که اطلاعات، تحقیقات و مطالعاتش در چه سطحی باشد. به هر حال باید کتاب و منبعی را پیشنهاد کنیم که اساسی و متقن باشد؛ به عنوان مثال آثار نویسندگان بزرگی مانند تعالیم قدیس پولس یا تعالیم قدیس یوحنا. مطالعه این دست کتاب‌ها که کار جدی یک کاتولیک

واقعی است، سودمندتر از توجه به آثار تبلیغی کم‌مایه است. کارهایی از قبیل آثار کارل آنر هم هستند؛ اما استفاده از آنها ساده نیست و بستگی به پیشینه مطالعاتی عمومی شما دارد. در دورانی که ما در رم دانشجو بودیم، دانشجویان آلمانی به دانشکدهٔ زبان انگلیسی می‌آمدند تا با خواندن آثار کارل آنر به انگلیسی، زبان انگلیسی خود را تقویت کنند در صورتی که اصل همان آثار به زبان آلمانی بود! البته درست نیست که بگوییم فقط آثار کارل آنر را بخوانید، به نظر من باید آثار نویسندگان مختلف را مطالعه کرد. ابتدا یک مسیر ساده و تدریجی جهت آشنایی و ورود به بحث نیاز است که به آرامی، با دقت و مستمر صورت بگیرد.

بحث بعدی دربارهٔ گفت‌وگو با ادیان شرقی است. کلیسای کاتولیک رم تا چه حد با بوداییان یا هندوها گفت‌وگو داشته است؟

□ متأسفانه اطلاعاتی در این باره ندارم؛ چون زمینه کاری من نبوده است. اما فکر می‌کنم بین رویکرد آنها [ادیان شرقی] و رویکرد این سه [دین ابراهیمی] که خود را به لحاظ زمان و مکان به ابراهیم پیوند می‌دهند تفاوت بسیار زیادی وجود دارد. این تفاوت در رویکردها تبعات بسیار زیادی داشته است. یکی از این پیامدها - که گریزی از آن نیست - آن است که در نتیجهٔ رویکرد آنها مفهوم نامناسبی در خصوص فردیت به وجود می‌آید و ایدهٔ گنگ و مبهمی در این خصوص شکل می‌گیرد؛ در این صورت به نظر شما ابرهای سعادت و نیک‌بختی در آسمان حرکت می‌کنند و انسان‌ها به گونه‌ای گنگ و مبهم با هم کاملاً برابر انگاشته می‌شوند. اما در اندیشه‌هایی مانند ادیان ابراهیمی گفته می‌شود شخص خاصی در زمان و مکان وجود دارد که بدون او نمی‌توان از ارادهٔ خدا آگاه شد. این سخن، به یک معنا، با فضایی که تنها بیان و سخنش برابری است تقابل دارد. به نظر من ادیان سه‌گانه ابراهیمی علاوه بر اعتقاد به نکته‌ای که گفتم، فردیت را هم دارا هستند. حال اگر مناقشه را کنار بگذاریم، روی مثبت بحث این‌گونه است که فقط کسانی که وجود یک فردیت را تصدیق می‌کنند همهٔ فردیت‌ها را جدی می‌گیرند. اگر شما فردیت را در نظر نگیرید خواهید گفت که هیچ کس نمی‌تواند برای همیشه در خدمت ایدئولوژی باشد و تنها برای یک بار کارکرد دارد. فکر می‌کنم بعضی از ادیان شرقی فضای تار و مبهمی دارند.

بگوش بنا بر نظر عده‌ای از کارشناسان، در گذشته هنر به نوعی جلوه و تجلی دین بود و همان‌طور که می‌دانید هنرمندان زیادی با عنوان هنرمند دینی مطرح هستند، به نظر شما رابطه هنر و دین در حال حاضر به چه شکل است؟ آیا معتقدید که هنر تجلی ایمان است؟

□ به یک معنا اگر شما هنر را به بخش‌های کوچک‌تری مانند هنر تصویری، هنر معماری و هنر موسیقایی تقسیم کنید با یک شبکه‌ی عام از مسائل مختلف مواجه خواهید بود. یکی از افراد بسیار خوبی که من در گذشته با او رابطه داشتم فردی به نام برایان ویکر بود که کارهای بزرگی در زمینه رابطه پرستش و ادبیات و همچنین ادبیات و درک خدا انجام داده بود. یکی از نکاتی که او بدان اشاره داشت این بود که چگونه هنر در چهارچوب اسلام ماهیت مبنی‌مالیستی پیدا کرد. اگر من از زاویه‌ای درست از آن کاسه شکر عکس بگیرم، شما خواهید گفت که یک اثر هنری است. اگر شما این‌گونه عمل کنید، این مسئله غیر قابل توصیف نخواهد بود. یکی از آهنگسازان بزرگ قطعه معروفی ساخته، الان نامش را به یاد نمی‌آورم، که کل قطعه هفده ثانیه سکوت است؛ نوازندگان در صحنه حاضر می‌شوند، اما هیچ کاری نمی‌کنند. آهنگساز هم پول آهنگی که ساخته را می‌گیرد. البته این موارد خیلی عمومیت ندارد.

اما از یک جهت این مسئله مطرح است که آیا ما در هنر از مبانی اصلی دور افتاده‌ایم یا نه. یک مثالی من در اینجا دارم هرچند ساده‌انگارانه به نظر می‌رسد اما مفید است. اگر من یک پیانو داشتم و کلید سیم سی باس را فشار می‌دادم، تمامی سیم‌های سی به آرامی به ارتعاش در می‌آمدند. این مسئله در مورد سیم‌های ای و جی هم اتفاق خواهد افتاد؛ یعنی اگر کلید سیم ای یا جی را فشار دهم تمامی سیم‌های ای یا جی مرتعش می‌شوند. این مسئله مبنای فیزیکی دارد و من هیچ دخالتی در آن ندارم. من نمی‌توانم با فشار دادن کلید سیم دی سیم سی را به ارتعاش در آورم، هرگز چنین نخواهد شد. علم فیزیک است که تعیین می‌کند چه سیم‌هایی با هم مرتعش شوند. به عقیده من یکی از مسائلی که در دنیای هنر مطرح است این است که تلاش کنیم آن را کاملاً انتزاعی کنیم بدون آنکه اجازه بدهیم از چیز دیگری نشأت بگیرد. وقتی شما از مبانی خود عدول کنید دیگر با دنیای حقیقت ارتباطی نخواهید داشت و در این صورت راه به جایی نخواهید برد. بنابراین مسئله هنر مسئله بسیار مهمی است.

بیت من یک سؤال شخصی دارم که در چارچوب سؤال‌های مجله نیست. تا جایی که من اطلاع دارم یکی از مسائل بحث‌برانگیز در میان مسلمانان انگلستان بحث تقاضای آنها برای اجرای شریعت اسلامی است. باز تا آنجا که من می‌دانم اسقف اعظم کلیسای انگلستان از این درخواست آنها حمایت می‌کند. حال سؤال من این است که موضع کلیسای کاتولیک در این خصوص چیست؟

□ ما تاکنون دربارهٔ این مسئله صحبتی نکرده‌ایم و از جهتی من تاکنون مجال آن را نداشته‌ام که بررسی کنم که این موضوع چه مسائلی را در پی دارد. فکر می‌کنم این بحث با موضوعات دیگری نیز پیوند دارد، مانند اینکه آیا شریعت را باید یک مسئلهٔ دینی دانست یا مسئله‌ای فرهنگی؟ آیا یک امتیاز اصلی و عمده است یا فرعی؟ اینها مسائلی زیربنایی هستند که باید با توجه به آنها این موضوع را مدنظر قرار بدهیم. زمانی قانون انگلستان برخورد تبعیض‌آمیزی با کاتولیک‌ها داشت. حتی امروز هم شما می‌بینید که بسیاری از کاتولیک‌ها حرفه‌شان موسیقی است؛ چون دوره‌ای بود که تنها کار موسیقی برایشان مجاز بود و نمی‌توانستند به حرفه‌های دیگر بپردازند. قانون ما تاریخچه‌ای طولانی از تغییرات و تحولات دارد. نمونهٔ دیگری که امروزه مطرح و بسیار واضح و شفاف است، و در امریکای شمالی نیز محل مناقشه قرار گرفته، بحث سقط جنین است. آیا قانون یک مملکت به مسئلهٔ سقط جنین بپردازد؟ گفته می‌شود که در انتخابات ایالات متحده، کاندیدایی که در سخنان خود اعلام کند که سقط جنین بر خلاف قانون است، شانس بیشتری برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری دارد. از این‌رو هر انتخابات نوعی همه‌پرسی دربارهٔ یک مسئلهٔ اخلاقی است.

این مسئله بخشی از کارهایی است که ما در موردشان تأمل می‌کنیم. این مسئله مربوط به گذشته نمی‌شود، بلکه در تصمیماتی که در آینده اتخاذ می‌شود نیز تأثیر بسزایی دارد. به نظر من مسئله اینجاست که مبانی شریعت تا چه حدودی ریشه‌های فرهنگی دارد و تا چه حدودی از استنباط شیعه از انسان نشأت می‌گیرد و اگر برخی از اینها را در برمی‌گیرد آنگاه چه جایگاهی در قانون کشوری دارد؟ من در جایگاهی نیستم که به این سؤال پاسخ بدهم؛ اما مواردی را که ذکر کردم مسائل زیربنایی و اساسی‌ای هستند که باید به آنها پرداخت. ما نمونه‌هایی هم داریم که در کشور ما، با اینکه سقط

جین قانونی است، بعضی از پزشکان و پرستاران از شرکت در انجام آن امتناع می‌کنند و برای وضعیت شغلیشان هم مشکلی ایجاد نمی‌شود. همین‌طور که می‌بینید استثنائاتی هم در قانون وجود دارد. اما اینها مسائل جزئی و ساده‌ای نیستند. در حال حاضر با کشورهای اروپایی گفت‌وگوهایی داریم، در مورد اینکه ما به‌عنوان کلیسا چه آراء و نظراتی می‌توانیم داشته باشیم. دریافت‌های متفاوتی وجود دارد. ارزیابی من این است که ما با فریاد کشیدن چیزی به دست نمی‌آوریم. باید به مردم اجازه بدهیم که خودشان دوباره دریابند که ما دوستشان هستیم و در موقعیت‌های سخت و پیچیده مثل دوستان واقعی در کنارشان خواهیم بود. وقتی این وضعیت دوباره ایجاد شود، دوباره به نظرات ما توجه خواهد شد. نمی‌توانیم همین‌طور اعلام کنیم که ما حق داریم به نظراتمان توجه شود. من درسی از تخت جمشید گرفتم و آن را در مورد سنت خودم به کار بستم. تصاویر تخت جمشید مرا به حیرت آورد. تصاویری که آنجا بود، شیر و عقاب و صحنه‌های قدرت و اقتدار، همه در متون مقدس ما وجود دارند؛ اما علاوه بر اینها در سفر پایانی کتاب مقدس که سفر مکاشفه نامیده می‌شود تصویر دیگری هم وجود دارد که نمایانگر عدم قدرت و اقتدار است. کلیسا بیشتر تمایل دارد که مانند شیر و گاو و قوچ باشد، اما آیا ما دوست داریم مثل بره باشیم؟ در سفر مکاشفه به‌عنوان نکته‌ای اساسی و اصولی آمده است که اگر می‌خواهید همچنان به شما عنایت داشته باشیم بره بودن را انتخاب کنید. به نظر من این مجادلات هیچ‌گاه از ذهن دور نبوده است؛ ما همواره در پی قدرت و نظارت بیشتر بوده‌ایم. فکر نمی‌کنم اینها ما را به جایی برساند حتی در لندن. بنابراین فکر می‌کنم مسائلی همچون درکی که از قانون داریم، دریافتی که از آراء و نظرات خودمان داریم و اینکه این عقاید چگونه شکل می‌گیرند اینها همه نیازمند گفت‌وگو هستند. در همان منطقه‌ای که ما هستیم انجمنی فعالیت می‌کند که به تمامی افراد نیازمند کمک می‌کند و با آنها همکاری دارد. ما نیز بودجه زیادی را به آن اختصاص می‌دهیم. من معتقدم به خاطر اینکه ما این کار را بدون هیچ هیاهویی انجام داده‌ایم، تقریباً همیشه وقتی مشکلی در منطقه به وجود می‌آید از ما دعوت می‌کنند تا در مذاکراتشان شرکت کنیم. من نباید همین‌طور راه بیافتم درب خانه‌ها را بزنم و بگویم بیایید با هم صحبت کنیم. از من به‌عنوان سراسقف دعوت شده که در جلسه کمیته یک مدرسه شرکت کنم، همین برای من کافی است. البته گاهی می‌بینید که آنها می‌خواهند بدانند شما چه صحبتی برای

مدارس غیرکاتولیک دارید. می‌خواهند بدانند آیا شما نکته‌ای و مطلبی دارید که برای همه دانش‌آموزان سودمند باشد، و اگر شما دغدغه و نگرانی خود را درباره دانش‌آموزان نشان نداده باشید، آنها چنین چیزی از شما درخواست نخواهند کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ثروء شكار علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی